از نگاه هاشمی

گفتگوی شفقنا با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی
بخش بیست و نهم

حوزه علمیه اصفهان

آیت‌الله بروجردی که از حوزه اصفهان به نجف رفته بودند، بعداً که آمدند، یک وقتی در محضری که با دیگران خدمتشان بودیم و با دیگران صحبت می‌کردند، از حوزه اصفهان تعریف می‌کردند و می‌گفتند: «نتوانستیم در نجف اطلاعات دینی بیشتر از آنچه در اصفهان به دست آوردیم، اضافه کنیم.» واقعا حوزه اصفهان این گونه بود.

بسیاری از فحول علمای تشیع در این مدت با واسطه یا بی واسطه به حوزه اصفهان مربوط می‌شوند و شیخ بهایی در آن مقطع نقش بسیار زیادی در درخشش حوزه اصفهان داشت. البته یک مقدار مقاطع مبهم در زندگی ایشان هست. از جمله چیزهایی که به نظر من خیلی عجیب است و شاید هم طبیعی باشد، این است که ایشان اولاد ندارد. همیشه فکر می‌کردم که چرا اسمی از اولاد و خاندانشان در تاریخ ما نیست. ظاهرا ایشان اصلا اولاد ندارد. به هر حال شیخ بهایی را که اول کارش بود، در مقطعی به جای محقق کرکی، شیخ‌الاسلام اصفهان می‌کنند.

شیخ‌الاسلام اصفهان

شیخ‌الاسلام اصفهان در زمان صفویه یعنی عالیترین مقامی که بر همه امور مذهبی و عملا امور سیاسی کشور حاکمیت دارد. ایشان مدتی این کار را انجام می‌دهد. نمی‌دانم چرا ایشان به فکر افتادند که مهاجرت کنند. با آن موقعیت ممتاز و با آن مسئولیتهای بزرگ و آن کارهایی که انسان در چنین شرایطی می‌تواند انجام بدهد و خدماتی که می‌تواند انجام بدهد، یکباره همه چیز را گذاشت و مهاجرت کرد. البته ممکن است دلایل خوبی داشته باشد؛ منتها محققان باید دلیلش را روشن و ثابت کنند. عجیب است که این نکات چگونه در تاریخ ما مخفی مانده و چرا تا به حال معلوم نشده یا شده و ما نتوانستیم پیدا کنیم؟!

سفرهای شیخ بهایی

ایشان سالها گشتند و به مکه، مدینه، شام، بعلبک و جبل عامل رفت و در نجف و گویا مدتی در اسلامبول بود و با حوزه‌ها و شخصیت‌های مختلف به صورت ناشناس بحث می‌کرد. آیا به دلیل اشتیاقی که به علم و تنوع علمی داشت، ترجیح داد که به طور موقت کارها را برعهده دیگران بگذارد و برود خودش را تقویت کند و دستاورد جدیدی بیاورد؟ مطمئنا دستاوردهایی که از این سفر آورد، مهم هستند. من الان نمی‌دانم؛ اما قطعا باید این را پیدا کنیم. شوخی نیست که کسی با این مقام و این شخصیت و این قدرت علمی، یکباره اداره حوزه‌ها و علما همه را رها کند و دوره‌گرد شود. بعد هم که برمی‌گردد، دستاوردش در یک نامه یا گزارش کامل پیدا نشود! باید باشد. حتما باید اینها را پیدا کنیم. شاید در غارتی که افاغنه در اواخر دوران صفویه در اصفهان کردند، اینها را از بین برده باشند. شاید در افغانستان یا جاهای دیگر باشد. باید اینها را پیدا کنیم.

مجهولات تاریخی فراوان

در دوره خودمان هم مجهولات تاریخی خیلی زیاد است، چه برسد به صدر اسلام. وقتی به زمان پیغمبر(ص) و بعد از ایشان به زمان ائمه(ع) برمی‌گردیم، آنچه می‌دانیم، قطره‌ای است از یک اقیانوس و آنچه نمی‌دانیم، بسیار زیاد است. یک بار در اجلاس ائمه جمعه گفتم: پیغمبر(ص) ۴۰۰ یا ۵۰۰ خطبه نماز جمعه در دوران زندگی‌شان خواندند. این خطبه‌ها کجاست؟ اگر هر خطبه نیم صفحه هم باشد، باید در حد یک کتاب باشد. در صورتی که حتما پیغمبر(ص) مسائل روز را در خطبه‌ها می‌گفتند. چون گفتن مسائل روز جزو وظایف ایشان مخصوصا در خطبه‌های نماز بود. این خطبه‌ها کجا هستند؟ خطبه‌های ۵ سال دوران خلافت حضرت علی(ع) کجاست؟ ایشان که حاکم مبسوط‌الید آن زمان بودند.

پیروزی انقلاب اسلامی شرایط جدید را برای ما فراهم کرد و باید از این شرایط جدید خیلی استفاده کنیم. یکی از کارهای خیلی بزرگ ما این است که حوزه‌های علمیه محققان ما دنبال کشف مرموزها و مدفونهای گنجهای تاریخ بروند که واقعا الان برای شناخت دین اسلام و قرآن بسیار نیاز داریم که این کار را انجام بدهند.

بازگشت شیخ بهایی

به هر حال مطمئنا شیخ بهایی بعد از این همه هجرت و بعد از این همه زحمت مسافرت و گمنامی دستاوردهایی داشته که باید مشخص شود. بالاخره شیخ‌الاسلام اصفهان هر جا می‌رفت، می‌بایست کل مردم آن منطقه دورش حلقه می‌زدند؛ اما او اهل این حرفها نبود و لابد گمنام می‌رفت. سرانجام دوباره به اصفهان برگشت و جای خالی خود را دوباره پر و حوزه‌ها را تقویت کرد. آثار حوزوی ایشان و شاگردانش معروفند. شخصیت‌هایی که اسم می‌بریم، خیلی فراوانند؛ اما ایشان در دوره طولانی از حدود سال ۹۸۵ که وارد این بخش‌ها می‌شود تا سال ۱۰۳۰ غیر از مقطع سفرش دائماً فعال بود و دائماً کارهای بزرگ می‌کرد. باید کارهایش را پیدا کنیم.

تشیع شیخ بهایی

ایشان آنقدر عظمت دارد که وقتی در اصفهان فوت می‌کند، مرحوم علامه مجلسی می‌نویسد: «من به نماز در مراسم فوت مرحوم شیخ بهایی مشرف شدم.» بعد می‌گوید: «وقتی برای نماز رفتم، همه طلبه‌ها و فضلا شرکت کرده بودند و حدود ۵۰ هزار نفر از مردم در مراسم تشییع جنازه جمع بودند.» خیلی مهم است که برای تشییع جنازه شخصیتی که هم سیاسی بوده و هم در خدمت حکومت بوده و با حکومت کار می‌کرد و هم حوزوی بود، در شهری مثل اصفهان آن زمان ۵۰ هزار می‌آیند.

نمی‌توانیم بگوییم علامه مجلسی اغراق می‌کند. چون آدم خیلی دقیقی است و حرفهایش را خوب ضبط می‌کرد و با توجه می‌نوشت. ضمن اینکه این جمله خطابه نیست، بلکه نوشته‌ای است که در تاریخ مانده است. جمع شدن ۵۰ هزار نفر مطلب قابل توجهی است و نفوذ و محبوبیت شیخ را می‌رساند. همین جمله جای خالی‌اش را بعد از فوت نشان می‌دهد. اینکه جنازه ایشان را به دلیل جایی که در اینجا داشتند، به مشهد آوردند طبیعی است. آن موقع بسیار رسم بوده و این کارها را می‌کردند.

ذی‌فن، ذی‌فنون

همه ما می‌دانیم که ایشان از علمای جامع‌الاطراف بودند. علم و فنی را در زمان ایشان نمی‌شناسیم که شیخ بهایی آن را نداند یا در موردش ننویسد. از فقه، اصول، ادبیات فارسی و عربی، منطق، فلسفه، ریاضی، حساب، مهندسی و حتی علوم غریبه که گاهی اشارات منفی به آنها دارد و فهرست کاملی از کارهایش را داریم؛ اما ابتکاری از ایشان در این نوشته‌هاست. چون یک نمونه از آن را خودم دیدم، می‌خواهم عرض کنم که می‌تواند تاریخی باشد؛ یعنی همان کاری که در ساختن مسجد چهارباغ یا مدرسه چهارباغ اصفهان شد. آنجا باتلاق بود و امکان اینکه در یک باتلاق چنین ساختمان با عظمتی ساخته شود، در آن زمان نبود. شیخ بهایی طرحی ریخت و با زغال هیزم سوخته‌ها و کربن پوشش دو متری روی باتلاق درست کرد و آن ساختمان عظیم را ساخت که تا الان مانده است. این تکنیک الان هم در اروپا و در آمریکا استفاده می‌شود. نمی‌دانم چه جور بود. در زمان ریاست جمهوری به جنوب ورامین رفته بودم تا مسیر اصفهان به مشهد را ببینم. آن موقع معمولا از آن مسیر به مشهد می‌آمدم. از جایی مثل جنوب گرمسار رودهایی که از تهران به ورامین می‌روند، به شکل یک رودخانه به کویر می‌روند.

در آنجا یک باتلاق بسیار سخت است که همین الان هم عبور از آن، به خصوص در روزهای بارانی تقریبا غیرممکن است. با اینکه الان آبها مهار شده‌اند و آب کمی از آنجا می‌رود. به من گفتند: «شیخ بهایی در آن زمان جاده قابل اعتمادی در این باتلاق ساخته بود که امروز نتوانستیم بسازیم!» در زمان من این جاده نبود و الان نمی‌دانم این جاده هست یا نه. گفتم: «ببینید چگونه است.» گفتند: «با پرده‌ای از زغال این جاده را ساخته است.» خودم به آنجا رفتم و گفتم: «تراکتور و بیل بیاورید و زمین را درباتلاق بکنید.» وقتی کندند، دیدیم به جایی رسیدیم که ماده سیاهی شامل زغال و... آنجا ریخته و با آن پرده‌ای که هست، آب به بالا نفوذ نمی‌کند و بالای جاده خشک می‌ماند. همین کار را در مسجد آنجا انجام داده بود. بعد از سالها و شاید دهها سال و چند قرن، اروپاییها و آمریکاییها آمدند و این را دیدند و مستشرقین خبر دادند که در آنجا به این تکنیک عمل شد. این کار چیزهای زیادی به ما می‌فهماند.

ادامه دارد

سرشت مکتب امام صادق(ع)

علامه اسد حیدر — **ترجمه سیدمحمد حسین نواب** — **بخش دوم و پایانی**

نهضت فکری امام در مقابل حاکمان

کناره‌گیری از حکومت و تأثیر نگرفتن از نظرات حاکمان نوعی انعطاف ایجاد کرد؛ زیرا این مکتب از سرچشمه‌ای آب می‌خورد که زلالش را دستورها و نظرات حاکمان کدر نمی‌کرد. وقتی باب اجتهاد به دستور حکومت بسته شد، مذهب جعفری اجتهاد را کنار نگذاشت و در مقابل سر خم نکرد و به جمود فکری و کنار گذاشتن عقل تن نداد. روشن است سرپیچی از فرمان دولت و گردن ننهادن در مقابل حکومت، مستلزم مبارزه و مقاومت است. پیروان اهل بیت می‌دانستند که اطاعت از دستورهای حاکمانی که به ناحق بر تخت خلافت تکیه زده‌اند، واجب نیست. ایشان با حکومت همکاری و به حاکمان اقتدا نمی‌کردند. در پیروی از دستور پیامبر(ص) ظالمان را تحریم کردند و همکاری با آنها را حرام می‌دانستند؛ زیرا نظام سلطهٔ اموی و عباسی بر اساس قواعد خلافت اسلامی نبود و سیاستهای دوره‌ای که براساس منافع شخصی اتخاذ می‌شد، هیچ ایمان و عقیده‌ای پشت سرش نبود.

دولت با تمام قوا به مبارزه با اهل بیت برخاسته بود. عقیده‌های باطل به ائمه نسبت می‌دادند و آنها را خارج از اسلام می‌دانستند و برای اثبات این ادعا از هر حیله‌ای استفاده می‌کردند. خرافاتی را که در مذهب شیعه جایی نداشت، به تشیع نسبت می‌دادند و به واعظان و قصه‌گویان دستور می‌دادند این اتهامها را نقل کنند و به علمای درباری می‌گفتند اگر می‌خواهید مورد لطف قرار بگیرید، شیعه را متهم کنید و حرفهای خلاف واقع به آنها نسبت دهید و آنها را مجبور می‌کردند که این ادعاها را گونه‌ای مطرح کنند که جای هیچ شک و شبهه‌ای نماند که بر هر مسلمانی واجب است کینهٔ شیعیان را به دل داشته باشد و هیچ کس نمی‌توانست به آن اعتراض کند. اما حق چیزی نیست که مخفی بماند و مکتب جعفری راه خود را طی کرد و سنگ‌اندازی‌ها مشکلی برایش ایجاد نکرد و حاکمان نتوانستند پیشرفتش را مهار کنند.

نام‌گذاری مکتب جعفری مانند دیگر مذاهب نبود و حکومت نقشی در آن نداشت. این نام‌گذاری حاصل فعالیتهای مکتب امام صادق(ع) و انعکاس تلاش طلاب این مدرسه است. امام استعداد یارانش را بررسی می‌کرد، مراقب احوال و اوضاعشان بود و آنها را به علم و عمل تشویق می‌کرد. کلمات محبت‌آمیز به آنها می‌گفت و با شیرین‌ترین عبارات صدایشان می‌کرد و به آنها می‌گفت: «اصحاب جعفربن محمد». حضرت می‌کوشید یارانش در تمام موضوعات فقهی صاحب نظر شوند و استقلال رأی پیدا کنند. وقتی یکی از اصحابش به تقوا و خوش رفتاری معروف می‌شد و یا می‌دید یکی از یارانش را جعفری صدا می‌کردند، خوشحالی‌اش را اظهار می‌کرد. در اینجا باید به سه نکته اشاره کنیم:

نکته اول: تابعین و امام صادق(ع)

یکی از کسانی که زندگی امام صادق(ع) را نگاشته، معتقد است ایشان در محضر یکی از تابعین درس خوانده و از او روایت نقل کرده است. او می‌گوید: «امام صادق از نافع و عطاء و عروه بن زبیر و زهری روایت نقل کرده است.»[۷] تحقیق و بررسی دقیق این نکته را تأکید نمی‌کند، بلکه این کلمات از کسانی نقل شده است که لفظی می‌گویند و معنا از خدا می‌طلبند! ما در تمام احادیثی که جستجو کردیم، حتی یک حدیث ندیدیم که امام از تابعین نقل کند. ایشان همهٔ احادیث را به نقل از پدر و اجداد بزرگوارش بیان کرده‌است. ایشان در سند حدیث می‌فرمود: «پدرم به من گفت که پدرش به اوگفته است و او از پدرش حسین بن‌علی به نقل از پدرش علی بن ابی طالب فرموده است و علی ابن ابی طالب از رسول‌الله(ص) نقل کرده است.»

این صحیح‌ترین سلسلهٔ بین علمای حدیث است و برخی از علما از آن به عنوان «سلسلهٔ طلایی» یاد کرده‌اند. گاهی نیز امام سلسلهٔ سند را به طور کامل ذکر نمی‌کند؛ چون مخاطب می‌داند که امام طبق قاعدهٔ مشهوری که بیان کرده، سخن می‌گوید: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم است و حدیث جدم، حدیث پدرش است و حدیث پدرش، حدیث علی‌ابن بی طالب است و حدیث علی بن ابی‌طالب، حدیث رسول‌الله(ص) است.»[۸]

بعد از جستجوی فراوان فقط یک نفر را دیدم که امام را در زمرهٔ شاگردان یکی از تابعین ذکر کند. خزرجی درکتاب خود آورده که امام از درس عطاء استفاده کرده است؛ اما این سخن درست نیست، زیرا بسیاری از عالمان، مانند محمدبن منکدر و زهر، سر درس امام باقر(ع) حاضر می‌شدند و قابل باور نیست که امام صادق(ع) در زمان پدر خود بر سر درس استاد دیگری حضور یابد. بعد از وفات پدر هم ایشان فتوا می‌داد و ریاست مکتب را به عهده داشت.

اما برخی گفته‌اند ایشان بر سر درس عروه بن زبیر(م۹۲ق) حاضر می‌شده و احادیث او را می‌نوشته است. این سخن در غایت بی‌خبری است. چون بدون شک امام به وضعیت وی آگاه بود و از رفتارهای عجیب او اطلاع داشت و علاقهٔ او به نزدیک شدن به امویان را می‌دانست. او از جاعلان حدیث بود که معاویه برای ساخت حدیث دروغ از او کمک می‌گرفت و به تعبیر ما عضو «شورای جعل حدیث» بود.

در هر حال، امام صادق از هیچ کدام از تابعین حدیث نقل نکرده و در حلقه درس هیچ یک از آنها همه حاضر نشده است؛ زیرا در زمان حیات پدر، به سبب شخصیت عظیم علمی آن حضرت، نیاز به درس دیگری نداشت. بعد از حیات پدر نیز امام خود مرجع احکام بود و در حلقهٔ درسش بزرگانی چون رؤسای مذاهب دیگر شرکت می‌کردند. افرادی چون سفیان ثوری، ثعبه بن حجاج، سفیان بن عیینه، مالک بن انس، ابوحنیفه، یحیی بن سعید قطان، ایوب سجستانی و عبدالملک بن جریح از این قبیل بودند. پس معقول نیست چنین استادی در حلقهٔ درسی شرکت کند که رتبهٔ پایین‌تری از درس خودش دارد و نزد استادی درس بخواند که از شاگردان خودش کمتر است.

نکته دوم: شاگردان امام و مرکزیت کوفه

بیشترین تعداد شاگردان امام از کوفه بودند و تقریباً بیشتر از هزار نفر می‌شدند. بر عکس، شاگردان شامی امام از ده نفر بیشتر نبودند. کوفه به یاری اهل بیت و تشیع معروف بوده است، و شام برعکس. به همین دلیل، خلفا توجه بسیاری به کوفه داشتند و معمولاً فرمانداری برای کوفه نصب می‌کردند که از دشمنان اهل بیت باشد. کوفه همیشه به عنوان خطری برای حکومت مطرح بود. می‌بینیم که حکومت اموی توجه خاصی به کوفه دارد و تلاش می‌کند کوفه را در دست بگیرد. از این رو حاکمان سنگدلی بر کوفه نصب می‌کند که نه دین داشته باشند نه عاطفه و از خون و خونریزی باکی نداشته باشند. کسانی مثل حجاج، زیاد، عبیدالله بن زیاد و خالد قسری از این قبیل‌اند. عباسیان نیز کوفه را به مرکز خلافت تبدیل کردند تا خلیفه خود به طور مستقیم به آن نظارت کند.

از طرف دیگر، کوفه مرکز صنعت و تجارت جامعه اسلامی در قرن اول هجری بود. صنعت پارچه‌بافی و حریربافی به اوج خود رسیده بود و تجارت ابریشم و پارچه‌های گلدوزی شده، خون تازه‌ای به رگهای اقتصاد جامعه اسلامی آورده بود.

در اطراف کوفه روستاهای بسیاری وجود داشت که غیر مسلمانان در آن زندگی می‌کردند، مثلا مسیحیانی در حیره زندگی می‌کردند و چهار هزار نفر از ایرانیان به کوفه کوچ کرده بودند که به آنها «حمراء دیلم»[۹] می‌گفتند.

پیروان راویان مختلف به کوفه آمده بودند و جامعه کوفه یکدستی خود را از دست داده بود. بسیاری نیز به دنبال فرصتی برای ضربه زدن بودند. کوفه مملو از تازه مسلمانان شده بود و اینان اثر محسوسی بر پیشرفت حیات اجتماعی گذاشته بودند. یکدستی کوفه کاملا از دست رفته بود و هیچ وحدت و اتحادی بین مردم کوفه نبود. این در هم ریختگی جامعه را پریشان و اخلاق مردم کوفه را متحول کرده بود. حذیفه بن یمان که پیشتر هم مردم کوفه را دیده بود، در دیداری مجدد به آنها گفت: «ای اهل کوفه، اولین مرتبه که کوفه را دیدم، شما بهترین مردم بودید. در زمان خلیفهٔ دوم و سوم تغییر کردید و بعدها دوباره تغییر کردید. قبلاً این اوصاف را نداشتید و اکنون به فرزندانتان انتقال داده‌اید...»[۱۰]

بعد از شدت گرفتن فعالیتهای علمی، کوفه به مرکز مهمی برای علوم مختلف تبدیل شد. علم کلام شکوفا شد و جدال درباره مسائل عقیدتی گسترش یافت، بحث «امامت» به مهمترین بحث کلامی تبدیل شد. صاحبان عقاید باطل و آرای شاذ و نادر به میدان بحثهای علمی وارد شدند. برخی این نظرات باطل را قبول می‌کردند و در سراسر شهرهای اسلامی پخش می‌کردند.

چون کوفه مرکز تشیع بود، این عقاید باطل را به شیعه نسبت می‌دادند و حکومت هم که با شیعه مخالف بود، این نسبت‌ها را تایید می‌کرد تا بتواند شیعه را از پای درآورد.

تاریخ‌نگاران نیز از این نقشه تبعیت کردند و بدون هیچ انصاف و عقلانیتی گروههایی را که عقاید باطل داشتند، به شیعه نسبت می‌دادند.

از طرف دیگر، غلو در کوفه رشد کرد و شاید این نیز جزء اهداف دشمنان بود که با ترویج غالیگری در شهری که معروف به شهر اهل بیت بود، ضربه‌ای بر بدنه تشیع وارد کنند. اهل بیت این مشکل خطرناک را حل کردند و انگیزه غالیان را از نسبت دادن خود به تشیع فهمیدند و هدف دشمنان را شناختند و با اعلام برائت از غالیان، نقشه دشمنان را نقش بر آب کردند. آنان درمکانهای عمومی غالیان را لعن می‌کردند و به یارانشان توصیه می‌کردند از آنها فاصله بگیرند.

هشام بن حکم از امام صادق(ع) نقل می‌کند: «مغیره عمد داشت سخنان دروغ به پدرم نسبت دهد. کتابهای اصحاب آن حضرت را می‌گرفت و کلمات الحادی به آنها می‌افزود و سخنان کفرآمیز به دروغ از پدرم نقل می‌کرد. سپس کتاب را به یاران خود می‌داد و به آنها امر می‌کرد این احادیث را بین شیعه منتشر کنند. به همین سبب، هرچه سخن غالیانه در کتابهای [مرتبط با] پدرم هست، تحریفهای مغیره‌بن سعید است که در کتاب ایشان آمده است.»[۱۱]

نکته سوم: مکتب امام و معنای تشیع

مقصود ما از مکتب امام، آموزه‌های مذهب و انتشار این تعالیم است. مکتب اهل‌بیت معروف به مذهب جعفری است. این نسبت دو علت داشت: امام در اواخر دولت اموی و اوایل حکومت عباسی آزادیی داشت که توانست بسیاری از تعالیم شیعه را بیان کند. به همین دلیل، بیشتر احادیث فقهی مذهب اهل بیت از ایشان نقل شده است. از سوی دیگر، امام به علم و دانش شهرت داشت. به این دو دلیل مکتب اهل بیت را مذهب جعفری می‌گویند، اما در حقیقت این مذهب همه اهل بیت است و شیعه احکامش را از همه آنها گرفته است و پیامبر اکرم(ص) آنان را همسنگ قرآن دانست، تبعیت از ایشان را واجب کرد و تمسک به ایشان را مایه رهایی از گمراهی شمرد.

باید توجه داشت که شیعه مانند مذاهب دیگر در شرایط خاصی به وجود نیامده است و تاریخ تولدش به ابتدای رسالت برمی‌گردد و بنابر مصلحت‌سنجی به وجود نیامده است.

در دوره‌ای اسم امام صادق(ع) بر مکتب شیعه اطلاق شد که انگیزه‌هایی برای ایجاد مذاهب جدید پیدا شده بود؛ اما باید مشخص شود که اسم امام بر مذهب شیعی برای اشاره و مشخص ساختن این مذهب است، نه به این دلیل که امام صادق مذهبی جدید پایه گذاشته است.

در هر صورت، محور اصلی تشیع اطاعت از پیامبر اکرم(ص) و اقتدا به اهل بیت او و پیروی از آموزه‌ها و تعالیم آنان است. حافظ ازهری می‌گوید: «شیعه گروهی هستند که مهر خاندان پیامبر را در سینه دارند و آنها را دوست دارند.»[۱۲] در قاموس آمده است: «شیعه یعنی اتباع و یاران؛ اما امروز شیعه اسم خاص شده و به معنای کسانی است که علی و اهل بیت را دوست دارند.»[۱۳] در تاج‌العروس آمده است: «اگر گفته شود فلانی شیعه است، یعنی مذهبش تشیع است و در شیعه این گونه است، یعنی در مذهب تشیع این گونه است. اصل این کلمه از مشایعت است.»[۱۴] ابوحاتم رازی می‌گوید: «اولین عنوانی که در اسلام به وجود آمد، عنوان شیعه بود. این عنوان لقب چهار تن از صحابه، یعنی ابوذر، سلمان، عمار و مقداد بود و بعد از جنگ صفین، یاران علی به این اسم شناخته شدند.»[۱۵]

در اینجا به دنبال تعریف «شیعه» و بررسی حدود و ثغور آن نیستیم و قصد نداریم تاریخ تولد این لفظ را بررسی کنیم؛ زیرا واضح است که این اسم در زمان پیامبر(ص) بوده و استعمال می‌شده است؛ اما متأسفانه گروهی اسم شیعه را بد معنا کرده‌اند و خود را به در و دیوار زده‌اند و از منطق علم خارج شده‌اند تا ادعای خود را ثابت کنند. این گروه که سخنان آشفته‌ای دارند، از حدود علم خارج شده‌اند و با سخنانشان اثبات کرده‌اند که درک صحیحی ندارند و در نظام فکری خود دچار مشکلات بزرگی هستند.

شرق‌شناسان نیز ادامه راه آنها شده‌اند و زخم زبانهایی به شیعه زده‌اند، جالب توجه این است که برخی از دشمنان عمد دارند اسم شیعه را در همان معنای عام و به معنای پیرو به کار ببرند و در نوشته‌هایشان درباره یاران عباسیان می‌نویسند: شیعیان منصور و شیعیان هارون‌الرشید؛ مثلا از گروهی به نام شیعه راوندیه نام می‌برند که به غلو درباره منصور دوانیقی دچار شدند و در محبت او دچار غلو شدند تا جایی که شرک ورزیدند و به پرستش منصور روی آوردند. بنابراین هنگام مطالعات تاریخی و نیز هنگامی بررسی وقایع تاریخی باید مراقب بود و متوجه شد منظور کدام شیعه است.

***مکتب اهل‌بیت معروف به مذهب جعفری است؛ زیرا امام صادق(ع) در اواخر دولت اموی و اوایل حکومت عباسی آزادیی داشت که توانست بسیاری از حقایق را بیان کند. به همین دلیل، بیشتر احادیث فقهی مذهب اهل بیت از ایشان نقل شده است**

پی نوشتها:

۷- تهذیب‌الکمال، ج۵، ص۷۴، ح۹۵۰.
۸- الکافی، کلینی، ج۱، ص۵۳، ح۱۴.
۹- الاغانی، ج ۲، ص ۱۷۳.
۱۰- فتوح‌البلدان، بلاذری، ص ۲۸۹.
۱۱- حرکات الشیعه المتطرفین، به نقل از تجارب الامم، ابن مسکویه، ص ۴۳۵، چاپ لیدن.
۱۲- رجال الکشی، ص ۲۲۴، ح ۴۰۱.
۱۳- لسان‌العرب، ج ۱۰، ص ۵۵.
۱۴. القاموس، ج ۳، ص ۴۷.
۱۵- تاج‌العروس، ج ۵، ص ۴۰۵.

فلسفه روزه‌داری

آیت‌الله‌العظمی ناصر مکارم شیرازی — **بخش دوم و پایانی**

در حدیث دیگری از علی(ع) می‌خوانیم: از پیامبر(ص) پرسیدند: «چه کنیم شیطان از ما دور شود؟» فرمود: «**الصوم یسود وجهه، و الصدقة تکسر ظهره، و الحب فی الله و المواظبه علی العمل الصالح یقطع دابره، والاستغفار یقطع وتینه**: روزه روی شیطان را سیاه می‌کند، انفاق در راه خدا پشت او را می‌شکند، دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح، دنباله او را قطع می‌کند، و استغفار رگ قلبش را می‌برد!» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۰، ص۳۹۶)

در نهج‌البلاغه به هنگامی که امیر مؤمنان(ع) فلسفه عبادات را بیان می‌کند، به روزه که می‌رسد چنین می‌فرماید: «**الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق**: خداوند روزه را از این جهت تشریع فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد!» و نیز در حدیث دیگری از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «**ان للجنه باباً یُدعی الریان لا یدخل فیها الا الصائمون**: بهشت دری دارد به نام ریان (سیراب شده) که تنها روزه‌داران از آن وارد می‌شوند.» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۰ ص۴۰۴)

مرحوم صدوق در «معانی‌الاخبار» در شرح این حدیث، می‌نویسد: «انتخاب این نام برای این در بهشت، به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه‌دار از ناحیه عطش است. هنگامی که روزه‌داران از این در وارد می‌شوند، چنان سیراب می‌گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.»

ب) اثر اجتماعی روزه

روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است. با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس درمی‌یابند، و هم با صرفه‌جویی در غذای شبانه‌روزی خود می‌توانند به کمک آنها بشتابند. البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت؛ ولی اگر این مسأله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد، اثر دیگری دارد.

روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی می‌دهد، لذا در حدیث معروفی از امام صادق(ع) نقل شده که هشام بن حکم از علت تشریع روزه پرسید، امام(ع) فرمود: «**انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مسّ الجوع فیرحم الفقیر لان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه. فاراد الله تعالی ان یسوی بین خلقه و ان یذیق الغنی مس الجوع و الالم لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع**: روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی، طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند؛ چرا که اغنیا معمولا هرچه بخواهند، برایشان فراهم است. خدا می‌خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند.» (وسائل الشیعه، ج۷ ص۳) راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند، باز هم این همه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟!

ج) اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز، و همچنین طب قدیم، اثر معجزه‌آسای «امساک» در درمان انواع بیماریها به اثبات رسیده و قابل انکار نیست. کمتر طبیبی است که در نوشته‌های خود اشاره‌ای به این حقیقت نکرده باشد؛ زیرا می‌دانیم عامل بسیاری از بیماریها زیاده‌روی در خوردن غذاهای مختلف است. چون مواد اضافی، جذب نشده به صورت چربیهای مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند. این مواد اضافی در لابلای عضلات بدن در واقع لجنزارهای متعفنی برای پرورش انواع میکروبهای بیماریهای عفونی است و در این حال، بهترین راه برای مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است. روزه زباله‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند و در واقع بدن را «خانه‌تکانی» می‌کند. به علاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاههای گوارشی و عامل مؤثری برای آنهاست، و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین دستگاههای بدن است و در تمام سال به طور دایم مشغول کار است، این استراحت برای آنها ضرورت دارد. بدیهی است شخص روزه‌دار، طبق دستور اسلام به هنگام «افطار» و «سحور» نباید در غذا زیاده‌روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه عکس حاصل شود.

الکسی سوفورین دانشمند روس می‌نویسد: «درمان از طریق روزه، فایده ویژه‌ای برای درمان کم‌خونی، ضعف روده‌ها، التهاب بسیط و مزمن، دملهای خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقا، نوراستنی، عرق‌النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماریهای چشم، مرض قند، بیماریهای پوستی، بیماریهای کلیه، کبد و بیماریهای دیگر دارد. معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماریهای فوق ندارد، بلکه بیماریهایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلولهای جسم آمیخته‌شده، همانند: سرطان، سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می‌بخشد.» (روزه روش نوین برای درمان بیماریها، ص۶۵)

در حدیث معروفی، پیغمبر اسلام(ص) می‌فرماید: «**صوموا تصحوا**: روزه بگیرید، سالم می‌شوید.» و در حدیث معروف دیگری از پیامبر(ص) رسیده است: «**المعده بیت کل داء والحمیه رأس کل دواء**: معده خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروها.»

۲ـ روزه در امتهای پیشین

از تورات و انجیل فعلی نیز برمی‌آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه، روزه می‌گرفته‌اند، در «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «روزه به طور کلی در تمام اوقات، در میان هر طایفه، هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیرمترقبه، معمول بوده است.» و نیز از «تورات» برمی‌آید که: موسی(ع) چهل روز روزه داشت؛ چنان که می‌خوانیم:

«هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوحهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.» و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می‌گرفتند: «یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته، می‌خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا کنند، روزه می‌داشتند تا به گناهان خود اعتراف کرده و به واسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل کنند.» (داود/۲۶) «روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود. البته روزه‌های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می‌داشتند.» (قاموس کتاب مقدس ص۴۲۸)

حضرت مسیح(ع) نیز چنان که از «انجیل» استفاده می‌شود، ۴۰ روز روزه داشته است: «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه کند و چون ۴۰ شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.» و نیز از «انجیل لوقا» برمی‌آید که حواریون در بعضی از اوقات مجاز به گرفتن روزه گردیدند. باز در کتاب «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «بنابراین حیات حواریون و مؤمنان ایام گذشته، عمری مملوّ از انکار لذات و زحمات بی‌شمار و روزه‌داری بود.»

به این ترتیب اگر قرآن می‌گوید: «**کما کتب علی‌الذین من قبلکم**: همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد»، شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر حتی بعد از تحریف به چشم می‌خورد.

۳ـ امتیاز ماه مبارک رمضان

اینکه ماه «رمضان» برای روزه گرفتن انتخاب شده، به خاطر این است که این ماه بر سایر ماهها برتری دارد. در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که «فرقان» است، یعنی با دستورات و قوانین خود روشهای صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسانها را تضمین کرده است، در این ماه نازل گردیده و در روایات اسلامی نیز آمده است: همه کتابهای بزرگ آسمانی «تورات»، «انجیل»، «زبور»، «صُحُف»، و «قرآن» همه در این ماه نازل شده‌اند. امام صاد